

به یاد کمون پاریس!

به مناسبت 148 امین سالگرد کمون پاریس

(بخش اول)

روایتهای متفاوت!

محسن ابراهیمی

ebrahimi1917@gmail.com



"کسی که برای مردم افسانه های انقلابی نقل میکند، کسی که آنها را با داستانهای احساسی سرگرم می سازد، به اندازه آن جغرافی دانی مجرم است که برای دریانوردان نقشه های دروغین ترسیم میکند." لیبسا گاره، تاریخ کمون پاریس

148 سال پیش، در 26 مارس سال 1871، در پاریس تحت محاصره دو ارتش پروس و فرانسه، شهروندان و در راس آنها کارگران و زنان زحمتکش نوع جدیدی از "دولت" یا "حکومت" را خلق کردند که به "کمون پاریس" مشهور شد. آنها از میان خود کسانی را انتخاب کردند تا مقاومت شهروندان قحطی زده و گرسنه را هم در مقابل محاصره ارتش پروس و هم در مقابل تعرض "دولت دفاع ملی"! خودی سازمان دهند.

این اولین بار در تاریخ جهان مدرن سرمایه داری بود که کارگران و توده های محروم قدرت را بدست میگرفتند و زندگی خودشان را خود اداره میکردند.

عمر کمون پاریس دو ماه بیشتر نبود. دو ماهی که یکی از برگهای درخشان و به یادماندنی در تلاش کارگران و توده های تهیدست و زیر پا له شده برای بدست گرفتن اختیار سرنوشت خود و جامعه بود. کمون پاریس و کموناردها به خاطر تغییرات شگرفی که در زندگی مردم پاریس بوجود آوردند همیشه مورد احترام خواهند بود. این دوماه تصویری ماندگار از این حقیقت داد که اگر سازماندهی جامعه به دست طبقه کارگر و پیشروان آزادیخواه و برابری طلبش باشد چه تغییرات بیسابقه ای میتوان در زندگی همه شهروندان بوجود آورد.

مثل همه انقلابها، روایتهای متنوعی از این واقعه تاریخی وجود دارد. روشن است که روایت فاتحین- آنهایی که پاریس کارگران را در "هفته خونین" ماه مه در خون غرق کردند - چیزی جز ابراز کینه و نفرت و دروغ و لجن پاشی علیه این اولین عصیان طبقه کارگر نمیتواند باشد. عصبانیتی که برای مدت بسیار کوتاهی هم که شده توانست دست چپاولگران سرمایه دار را از له کردن حرمت و انسانیت و آزادی طبقات محروم جامعه کوتاه کند. توانست نمونه کاملاً جدیدی از مناسبات میان انسانها در همه عرصه و همه جلوه های زندگی خلق کند.

مفسرین و نویسندگان صف ارتجاع از تصویرپردازی منفی و دروغین و مخرب علیه کمون و کموناردها هرگز خسته نشده اند. و جالب است که بعد از قریب یک و نیم قرن از این اتفاق هنوز میتوان همان درجه غیظ و نفرت و خشمی را در اظهار نظرهای این مفسرین و نویسندگان مشاهده کرد که سرکوبگران کمون پاریس و قاتلین کموناردها در همان سال 1871 داشتند.

در اظهار نظر صف ایدئولوگها و مورخین و ژورنالیستها و مفسرین طبقات حاکم در سه قرن 19 و 20 و 21، یک خط تاریک و چرکین مشترک وجود دارد. آنها تلاش انسانی کارگران پاریس برای نجات جان و زندگی و حرمت انسانیشان از یوغ اقلیت همیشه مفتخور بورژوا را تیشه به ریشه تمدن" اعلام میکنند! آنها نتایج تلاش بحق کارگران پاریس را "شوم و زیانبار" میدانند چون ظاهراً این قیام فقط در طول یک هفته هزاران انسان را قربانی کرده است!

اگر میخواهید تصویری حقیقی از کمون پاریس، از خدماتش، از تغییرات شگرف و بیاد ماندنیش در زندگی شهروندان، از فداکاریها و انسانیت کارگران و شهروندان شریف پاریس حتی در مقابل دشمنان قساوت پیشه شان بدست بیاورید، می بایست تاریخ کمون را از زبان همانهایی بشنوید که "اسطوره" کمون پاریس را خلق کردند. باید پای روایت خود کموناردها نشست تا دید که کمون پاریس کارگران چه چیزی به تلاشهای تعطیل ناپذیر انسانها، مخصوصاً کارگران و توده های محروم برای رسیدن به زندگی انسانی برای همه به ارمغان گذاشته است.

یکی از این کموناردها، لیسا گاره بود که با کتاب "تاریخ کمون پاریس 1871"، کمون پاریس را جاودانه کرد.

لیساگاره، این کمونارد شریف و آگاه در این کتاب دست ما را میگیرد و به کوچه ها و خیابانهای پاریس میبرد. به سنگرهای کموناردها میبرد. به جبهه های متنوع مقاومت شهروندان پاریس در مقابل ارتش بیسمارک میبرد. به سنگرهای طبقه کارگر و کموناردها در مقابل نیروهای سرکوب سازمان یافته تحت نام

"جمهوری سوم" در ورسای به رهبری آدولف تی پر مشهور میبرد که همه ارازل ناپلئون بناپارت، امپراطور تسلیم شده در مقابل بیسمارک (صدر اعظم آهین) و ساقط شده را در ورسای جمع کرده بود تا علیه اولین قدرت کارگری توطئه بچیند.

لیسا گاره این امکان را فراهم میکند که ما در عین حال در همه کوچه پس کوچه های پاریس، در همه سنگرها، در همه محیطهای کارگری، در همه دالانهای قدرت بورژوازی و دسیسه هایشان، در همه معاملات و توطئه های داخلی بورژوازی و معاملات و توطئه ها میان صدراعظم آلمان و بازمانده های امپراطوری شکست خورده ناپلئون سوم علیه کمون پاریس حضور داشته باشیم. این امکان را فراهم میکند که ما به چشم خود همه لحظات یک نبرد سیاسی و روانی میان طبقه کارگر پاریس از یکطرف و جبهه بزرگی از ارتجاع سیاسی پروس و فرانسه از طرف دیگر را ببینیم. جبهه ای که متشکل است از سلطنت طلبان سلطنت از دست داده، طرفداران امپراطور ساقط شده، جمهوریخواهانی که از ترس عصیان کارگران جمهوریخواه شده اند، و کلا همه نیروهایی که در پیکر طبقه کارگر پاریس دشمن مشترکشان را می بینند.

لیسا گاره در این کتاب همان کاری را در باره کمون پاریس انجام میدهد که جان رید، در کتاب "ده روزی که دنیا را لرزاند" برای انقلاب اکتبر در روسیه انجام داد. مثل روایت لیسا گاره، با کتاب "ده روزی که دنیا را لرزاند" ما در همه لحظات مقاومت و تلاش و مبارزه کارگران و توده های محروم روسیه در مقابل طبقات حاکم وقت از نزدیک آشنا میشویم.

لیسا گاره در کتابش به این اعتقادش عمیقاً وفادار میماند که: "بهترین لایحه ی دفاعی برای مغلوبان همان روایت ساده و صادقانه سرگذشت آنهاست". او واقعا روایتی ساده و صادقانه و من اضافه میکنم بسیار عمیق از این رویداد تاریخی در اختیار ما میگذارد. همچنانکه "جان رید" با کتاب "ده روزی که دنیا را لرزاند" روایتی ساده و صادقانه و عمیق از انقلاب اکتبر در اختیار ما گذاشته بود. لیسا گاره، به جای "نقشه های دروغین برای جغرافی دانان"، دست ما را میگیرد و به جغرافیایی به نام پاریس، فرانسه، پروس و اروپای دهه 1870 میبرد تا خود با چشم خود ببینیم که چه نبرد تاریخسازي میان دو طبقه همیشه در جنگ، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در جریان است و چگونه این نبرد پیش میرود و چه سرانجامی پیدا میکند و چرا به این سرانجام میرسد.

اما برای شناخت عمیقتر زمینه تاریخی، بستر اقتصادی-سیاسی ای که کمون پاریس در آن شکل گرفت، دیگر لیسا گاره کفایت نمیکند. باید سراغ مارکس رفت. سراغ سه اثر ماندگار مارکس رفت که در شکل سه خطابه به "شورای عمومی انترناسیونال اول" ارائه شد. خطابه های اول و دوم در تحلیل جنگ پروس و فرانسه است و خطابه سوم تحت عنوان "جنگ داخلی در فرانسه" تحلیل خود کمون پاریس است که از سطر به سطر کتاب لیساگاره میتوان فهمید که او عمیقاً تحت تاثیر این تحلیل مارکس است.

مارکس دقیقاً در روزهای قتل عام کموناردها توسط ارتش سرمایه داری فرانسه که تحت عنوان "دولت دفاع ملی" در ورسای مستقر شده بود، روی اتفاقات پاریس کار میکرد. او نتیجه کارش را درست دو روز بعد از آخرین قتل عام کموناردها در گورستان پرلاشز خطاب به "شورای عمومی انترناسیونال اول" تحت عنوان "جنگ داخلی در فرانسه" ارائه داد.

برای شناخت جایگاه و اهمیت تحلیلی آثار مارکس در باره کمون پاریس و پیش زمینه هایش باید از انگلس این هم‌رزم وفادار مارکس کمک گرفت که بیست سال بعد از کمون پاریس، در مقدمه اش بر چاپ آلمانی "جنگ داخلی در فرانسه"، به دو خطابه مارکس در باره جنگ فرانسه و پروس اشاره میکند و تأکید میکند که انتشار مجدد این دو متن به این خاطر است که "از نمونه های برجسته استعداد شگفت انگیز مولف آنها، یعنی مارکس، هستند که برای نخستین بار در تحلیل هجدم برومر لوئی بناپارت آشکار گردید، استعدادی که به مارکس اجازه داد تا خصلت، برد و نتایج الزامی رویدادهای بزرگ تاریخی را، در همان لحظه ای که جلوی چشمان ما جریان دارد یا در هنگامی که از رخ دادنشان هنوز مدت زمان زیادی نمیگذرد، به روشنی درک کند."

در ادامه این مطلب به این آثار مارکس باز خواهیم گشت. اما اینجا مایلم یاد آوری کنم که خیلی دوست داشتم یادداشت‌هایم در باره کمون پاریس را یکجا منتشر کنم. اما به دو دلیل، همه مشغله کاری و هم نیاز به تامل بیشتر در لحظات و نقطه عطفهای این اتفاق تاریخی و تاریخساز و شورانگیز ترجیح میدهم ادامه مطلب را در بخشهای مختلف ارائه دهم و در هر بخش روی یک یا چند لحظه و چند جلوه از این اتفاق تاریخی بسیار مهم تمرکز کنم.

اجازه بدهید بخش اول و مقدماتی این مطلب را با بیانیه ای به پایان برسانم که مارکس در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" به این صورت آورده است:

"در سپیده دم 18 مارس، پاریس با شنیدن فریاد رعدآسای زنده باد کمون از خواب بیدار شد. ببینیم این کمون چگونه چیزی است، این ابوالهولی که شنیدن نام آن خاطر بورژواها را آشفته میسازد، چیست؟

در بیانیه 18 مارس کمیته مرکزی چنین آمده بود:

پرولترهای پایتخت، که شاهد ناتوانیها و خیانت‌های طبقات حاکم بودند، دریافتند که ساعت موعود، برای آن که آنان با به دست گرفتن زمام امور، کشور را از وضع فعلی برهانند، فرا رسیده است. پرولتاریا دریافت که وظیفه اجتناب ناپذیر و حق مطلق اوست که سرنوشت خویش را خود به دست گیرد و با تملک قدرت پیروزی این سرنوشت را تضمین کند".

خوب، روشن است که سئوالات زیادی در همین چند سطر مطرح میشود: 18 مارس چه روزی است و چه اهمیتی دارد؟ کمیته مرکزی دیگر چه ارگان و چه نهادی است؟ طبقه حاکم چه شکل سیاسی داشت و خیانت‌های طبقات حاکم چه ها بودند؟ وضع فعلی چه بود؟ طبقه کارگر چگونه سرنوشت خویش را بدست گرفت؟ سرنوشت این تلاش طبقه کارگر چه بود؟

همه اینها سئوالاتی هستند که تامل در پاسخ‌هایشان کمک میکند تصویر زنده و روشنی از کمون پاریس و جایگاه تاریخی و درس‌هایش برای مبارزه طبقه کارگر برای رهایی خود و جامعه و اهمیت سیاسی و تاریخی کمون پاریس داشته باشیم. *

ادامه دارد

